

تحولات سياسي و اجتماعي در تاريخ تشيع ن

<?xml encoding="UTF-8">

مذهب شيعه در طول تاريخ حيات خود تحولات سياسي و اجتماعي بسياري را پشت سر گذاشته که در سرنوشت آن از نظر فعاليت هاي مذهبي و کلامي مؤثر بوده است. در اين درس گوشه هايي از اين تحولات را به طور گذرا يادآور مي شويم :

1- عصر خلفا در اکثر اين دوره شيعه از شرايط اجتماعي و سياسي مطلوبي برخوردار نبود، ولي در دوران خلافت ظاهري امام علي عليه السلام شرايط مطلوبي به دست آورد، و توسط امير المؤمنين عليه السلام معارف توحيدى تبیین گردید و دانشمندان بسياري در زمینه هاي تفسير، فقه و کلام از درياي بيکران علوم وي سیراب گردیدند. البته تبیین معارف توحيدى و تربيت دانشمندان توسط امام علي عليه السلام در دوره قبل از خلافت او نیز انجام مي گرفت، ولي در دوران خلافت آن حضرت رشد فزاينده اي يافت.

2- عصر امويان در اکثر اين دوره شرايط سياسي کاملاً عليه شيعه بود و آنان متحمل آزارها و شکنجه هاي جسمي و روي بسياري از جانب حکام اموي گردیدند. ولي با اين حال از رسالت ديني و کلامي خود غافل نبوده و در پرتو هدايت هاي آموزگاران معصوم کلام، در حد توان به رسالت خویش جامه عمل پوشاندند. در بخش پاياني حکومت امويان و بخش آغازين حکومت عباسيان، يعني بخشي از دوران امامت حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السلام شرايط سياسي نسبتاً خوبي براي اهل بيت و شيعيان فراهم گردید، زيرا حکومت امويان رو به سقوط و انقراض بود و حاکمان اموي در اضطراب روي و فکر به سر مي بردند. در نتيجه، فرصت و مجال اعمال فشار عليه علويان را نداشتند، و در آغاز حکومت عباسيان نیز به خاطر عدم استقرار و ثبات لازم، و نیز به دليل اينکه آنان به انگيزه دفاع از علويان بر امويان غلبه يافته بودند، اهل بيت و پيروان آنان از شرايط خوبي برخوردار بودند، و به همين جهت نهضت علمي و فرهنگي شيعه توسط امام باقر و امام صادق پايه گذاري و شکوفا گردید.

3- از منصور تا هارون در زمان منصور بار ديگر علويان تحت فشار سياسي سختي قرار گرفتند، چنانکه سيوطي گفته است :

"منصور اولين خليفه (عباسي) بود که میان علويان و عباسيان آتش فتنه را برانگیخت. در سال 145 (پس از گذشت نه سال از حکومت منصور) محمد و ابراهيم، فرزندان عبد الله بن حسن بن حسن بن علي بن ابي طالب، عليه منصور قيام کردند، ولي آن دو و گروه بسياري از اهل بيت توسط وي به شهادت رسيدند". (1)

محمد اسقنطوري مي گوید : بر منصور وارد شدم و دیدم در فکر عميقي فرو رفته است. گفتم چرا فکر مي کنيد؟ پاسخ داد : از اولاد فاطمه عليها السلام بيش از هزار نفر را کشته ام، ولي بزرگ آنان (حضرت صادق

عليه السلام) را نکشته‌ام. (2)

آزار و شکنجه‌های علویان توسط منصور در زندانهای تاریک و نمناک و قرار دادن آنان در لای دیوار مشهور است. (3)

از کسانی که به دستور منصور به شهادت رسید، معلی بن خنیس از شیعیان و اصحاب مقرب و متصدی امور مالی امام صادق علیه السلام بود. منصور از داود بن عروه فرماندار مدینه خواست تا وی را به قتل برساند. داود معلی را احضار نمود و او را تهدید به قتل کرد و از وی خواست تا نام شیعیان را به او بگوید. معلی مقاومت نموده و گفت: به خدا سوگند اگر نام یکی از آنان در زیر پای من باشد، پایم را بر نخواهم داشت. داود وی را کشت و سرش را به دار آویخت.

او سرانجام امام صادق علیه السلام را مسموم کرد و به شهادت رسانید. (4)

این وضعیت در عصر حکومت مهدی عباسی (169-158)، و هادی عباسی (پانزده ماه) و هارون الرشید (193-170) نیز ادامه یافت و آنان در اعمال فشار و شکنجه، زندان، تبعید و قتل علویان راه منصور را ادامه دادند. محمد بن ابی عمیر و فضل بن شاذان به دستور او زندانی و شکنجه شدند. وی حکم دستگیری هشام بن حکم را صادر کرد، ولی او مخفی گردید. و داستان جنایت حمید بن قحطبه به دستور هارون مشهور است. (5)

4- از امین تا واثق (232-193) پس از هارون، محمد امین به حکومت رسید و مدت چهار سال و چند ماه حکومت کرد. ابو الفرج در مقاتل الطالبیین می‌نویسد: "روش امین درباره اولاد علی بن ابی طالب برخلاف گذشتگان بود. علت آن این بود که او به فکر خوشگذرانی و تهیه وسائل آن بود و پس از آن در بحران جنگ خود با مامون قرار گرفت، تا اینکه کشته شد".

مامون برادر خود را کشت و قدرت سیاسی را به دست آورد و حدود بیست سال (218-198) حکومت کرد. در زمان مامون تشیع در اکثر شهرهای اسلامی نفوذ کرد و اثر آن در باره مامون نیز ظاهر گردید، چنانکه فضل بن سهل ذو الریاستین، وزیر مامون و طاهر بن الحسن خزاعی فرمانده ارتش وی شیعه بودند. مامون وقتی کثرت شیعه را دید و دانست که حضرت رضا علیه السلام مورد توجه و محبوب مردم است و مردم از پدر او (هارون) ناراضی هستند و نسبت به حکومت‌های قبلی بنی عباس اظهار دشمنی می‌کنند، ظاهراً روش تفاهم و دوستی با علویان را برگزید و بدین طریق افکار عمومی را متوجه خود ساخت، لذا از در نفاق و ریا اظهار تشیع نموده، از خلافت، حقانیت، و برتری علی علیه السلام بر ابو بکر و عمر دفاع می‌کرد، و حتی مساله واگذاری خلافت و سپس ولایتعهدی را مطرح نمود، ولی در حقیقت او هدفی جز حفظ قدرت و تثبیت موقعیت خود نداشت، و سرانجام نیز امام رضا علیه السلام را به وسیله زهر مسموم ساخت. ولی در هر حال همین ملایمت و نرمش ظاهری، موجب فراهم شدن زمینه نسبتاً مناسبی برای ترویج و نشر عقاید شیعه گردید.

عامل مؤثر دیگری نیز در این باره وجود داشت، و آن گسترش و افزایش ترجمه کتب فلسفی و علمی بسیار از زبان یونانی و سریانی و غیر آنها به زبان عربی بود که به گرایش مسلمانان به علوم عقلی و استدلالی سرعت بخشید، به ویژه آنکه مامون نیز معتزلی مذهب بود و به خاطر علاقه مندی به بحث‌های استدلالی، مباحث کلامی در زمینه ادیان و مذاهب را آزاد گذاشته بود، و دانشمندان و متکلمان شیعه از فرصت استفاده کرده و به تبلیغ مذهب اهل بیت علیهم السلام همت گماردند.

در عصر معتصم (متوفای 227) و واثق (متوفای 232) نیز تقریباً شرایط سیاسی در مورد اهل بیت همانند زمان

مامون بود، به ویژه آنکه آن دو نیز به کلام معتزله گرایش داشته و با بحث‌های استدلالی و کلامی موافق بودند. پرسشهای کلامی و دینی بسیاری که از امام جواد علیه‌السلام شده است نیز گواه بر این است که ارتباط مردم با آن حضرت در عصر معتصم نبود، هر چند معتصم در باطن امر نسبت به امام علیه‌السلام عداوت می‌ورزید و سرانجام نیز دستور قتل وی را صادر نمود. پس از شهادت امام علیه‌السلام، جمعیت انبوهی برای تشییع جنازه آن حضرت اجتماع نمودند. علی‌رغم اینکه معتصم تصمیم داشت آنان را از شرکت در مراسم تشییع منع کند، ولی آنان به تصمیم وی اعتناء نکرده و شمشیر بر دوش بر گرد خانه امام اجتماع نمودند. این مطلب نیز گواه بر قدرت و کثرت شیعه در آن زمان است. (6)

5- عصر متوکل و پس از آن با به حکومت رسیدن متوکل (247-232) شرایط دگرگون، و سخت‌گیری و کینه توزی آشکار با علویان تجدید شد، و ارتباط با اهل بیت علیهم السلام جرم سیاسی به شمار آمد. دستور وی به ویران نمودن قبر امام حسین علیه‌السلام و منع زیارت آن مشهور است. (7)

خصوصیت متوکل، به شیعیان اختصاص نداشت، بلکه وی با فلسفه و کلام و عقل‌گرایی مخالفت می‌ورزید. جرجی زیدان می‌نویسد: از روزی که متوکل به خلافت رسید تا آخرین نفس در آزار و شکنجه فیلسوفان و طرفداران رای و قیاس و منطق کوشش داشت. (8)

پس از متوکل حکومت عباسیان گرفتار آشفتگیها و کشمکشهای بسیار گردید، و هر چند گاهی درباریان بر سر کسب قدرت، به جدال و کشتار دست می‌زدند، تا زمان معتضد عباسی (279-247) پنج تن از حکام عباسی، به نامهای منتصر، مستعین، معتز، مهتدی و معتمد به حکومت رسیدند، و با به قدرت رسیدن معتضد (289-279) بار دیگر دستگاه عباسی اقتدار یافت. چنانکه سیوطی درباره وی نوشته است:

"وی را سفاح ثانی لقب دادند، زیرا فرمانروایی بنی عباس را تجدید حیات کرده، و قبل از او از زمان متوکل به بعد گرفتار اضطراب و فرسودگی و ضعف شده و در آستانه زوال بود". (9)

بنابر این در عداوت و دشمنی عباسیان با اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان جای تردید نیست، ولی با توجه به اضطراب و ناپسامانی حاکم بر دستگاه عباسی در دوره یاد شده، و شورشها و انقلابهایی که در گوشه و کنار سرزمین اسلامی رخ می‌داد، شرایط مناسب برای عباسیان، در جهت اعمال فشار بر علویان فراهم نبود، و آنان نسبت به عصر منصور و هارون، از شرایط بهتری برخوردار بودند.

6- عصر آل بویه، فاطمیان و حمدانیان قرن چهارم و پنجم هجری از نظر شرایط سیاسی از بهترین دورانهای شیعه به شمار می‌رود، زیرا خاندان بویه (477-320) که مذهب شیعه داشتند، در دستگاه حکومت عباسی از نفوذ و اقتدار زاید الوصفی برخوردار بودند. فرزندان بویه به نامهای علی، حسن و احمد که قبلاً در فارس حکومت می‌کردند، در زمان "المستکفی" به سال 333 وارد بغداد شده، به مقر حکومت راه یافته و مورد تکریم خلیفه قرار گرفتند. احمد، "معز الدوله"، حسن، "رکن الدوله"، و علی، "عماد الدوله" لقب یافتند. معز الدوله که منصب امیر الامرائی را داشت، چنان اقتداری به دست آورد که حتی برای مستکفی حقوق و مقرری تعیین کرد. به دستور وی در روز عاشورا بازارها تعطیل و برای امام حسین علیه‌السلام مراسم سوگواری بر پا گردید، و مراسم عید غدیر با شکوه بسیار انجام شد. کوتاه سخن آنکه آل بویه در ترویج مذهب امامیه اثنا عشری اهتمام بسیار ورزیدند.

در بغداد، مرکز حکومت اسلامی، که قبل از آل بویه مردم پیرو مذهب اهل سنت بودند، با به قدرت رسیدن آنان

مذهب شیعه نشو و نما کرد و آیین‌های مخصوص شیعیان با شکوه فراوان انجام می‌شد. شیخ مفید، متکلم نامدار امامیه که در این زمان می‌زیست، مورد تجلیل و تکریم بسیار بود. مسجد "براثا" در منطقه کرخ بغداد به وی اختصاص داشت، و شیخ مفید در آن علاوه بر اقامه نماز و موعظه، به تعلیم و تدریس می‌پرداخت. وی در پرتو موقعیت ویژه‌ای که از جنبه‌های علمی و اجتماعی داشت، توانست فرق مختلف شیعه را انسجام بخشیده، آرا و عقاید شیعه را تحکیم و ترویج نماید.

خدمات آل بویه به مذهب تشیع اختصاص نداشت، بلکه آنان به ادب و فرهنگ و تمدن اسلامی خدمات شایان نمودند. غناوی در کتاب "الادب فی ظل بني بويه" می‌نویسد: یکی از امتیازات دوره آل بویه بالا رفتن سطح دانش و فرهنگ بود که خود و وزرای ایشان تاثیر به سزایی در این زمینه داشتند، زیرا وزرا همیشه از طبقات نویسندگان و دانشمندان مبرز برگزیده می‌شدند. . . آوازه‌شان در فضا طنین‌انداز شد، تا آنجا که دانشمندان و اهل ادب از هر سو به جانب ایشان روی آورده و از توجهشان برخوردار شدند. در میدان ادب و فلسفه و دانش، و در سازندگی و به کار انداختن اندیشه‌ها گوی سبقت را از سروران خود (خلفای عباسی) ربوده بودند". (10)

در قرن چهارم فاطمیین نیز در مصر به قدرت رسیدند و حکومت آنان تا اواخر قرن ششم هجری (567) ادامه یافت. حکومت فاطمیان بر مبنای دعوت به تشیع پایه گذاری شد و اگر چه آنان دوازده امامی نبوده، پیرو مذهب اسماعیلیه بودند، و میان این دو مذهب اختلافاتی وجود دارد، ولی در حفظ شعائر مذهب تشیع، و نیز فراگرفتن تعالیم اسلامی از طریق خاندان وحی، و تشویق مردم به این روش، هر دو مذهب هماهنگ‌اند.

سیوطی می‌نویسد: "در سال 357 هجری قرامطه بر دمشق استیلا یافته و بر آن شدند که مصر را نیز به تصرف خود در آورند، ولی عبیدون (11) فاطمیان) مالک آن گردیده و دولت رفض (تشیع) در سرزمینهای مغرب، مصر و عراق استقرار یافت، و این بدان هت بود که پس از مرگ کافور اخشیدی، حاکم مصر، نظم مصر مختل گردید و سربازان در مضیقه مالی قرار گرفتند. گروهی از آنان نامه‌ای برای المعز لدین الله (فرمانروای مغرب) نوشته از او خواستند تا وارد مصر گردد. وی فرمانده ارتش خود به نام "جوهر" را با هزار سواره عازم مصر نمود، و او وارد مصر گردید. در سال 358 از پوشیدن لباس سیاه و خواندن خطبه‌ای که بنی عباس می‌خواندند منع کرد و دستور داد جامه سفید پوشیده و خطبه زیر را بخوانند:

"اللهم صل علی محمد المصطفی، و علی علی المرتضی، و علی فاطمة البتول و علی الحسن و الحسین سبطی الرسول. . .".

او در سال 359 دستور تاسیس دانشگاه الازهر را صادر کرد، و بنای آن به سال 361 پایان یافت. همچنین دستور گفتن "حی علی خیر العمل" را در اذان صادر نمود. مشابه همین دستور توسط جعفر بن فلاح فرماندار دمشق از جانب المعز بالله صادر گردید. (12)

حمدانیان و مذاهب شیعه در قرن چهارم هجری حکومت‌شیعی دیگری نیز در جهان اسلام پدید آمد، و آن حکومت‌حمدانیان (391-293) بود. برجسته ترین زمامدار آل حمدان علی بن عبد الله بن حمدان ملقب به سیف الدوله (303-350) بود. وی انسانی خردمند، دانش دوست و سلحشور بود و بیشتر ایام عمر خود را در جنگ با تجاوزگران رومی به سر برد. در عصر حمدانیان سرزمین سوریه، مانند حلب و اطراف آن، بعلبک و توابعش، جبل عامل و سواحل آن مملو از شیعیان بود، و به ویژه شهر حلب پایگاه عالمان شیعه و به خصوص بنو زهره به شمار می‌رفت. از کسانی که در تحکیم و نشر مذهب تشیع نقش مهمی ایفا نمود، ابو فراس (متوفای 357) شاعر نامدار

آل حمدان بود،

چنانکه قصیده میمیه او از شهرت به سزایی برخوردار است و مطلع آن چنین است :

الحق مهتضم والدين محترم

و فيء آل رسول الله مقتسم. (13)

حمدانیین هیچ کس را به پیروی از مذهب شیعه مجبور ننموده، به وسیله مال و مقام هم نفریفتند، بلکه مردم را به اختیار خود واگذار کردند تا هر چه می‌پسندند برای خود برگزینند. فقط مبلغان با اخلاص حقایق را برای مردم بازگو می‌کردند، بر عکس اموی‌ها و عباسی‌ها و صلاح الدین ایوبی که مردم را با ارباب و خشونت به مذهب تسنن فرا می‌خواندند.

حمدانیین مردمی روشنفکر و آزاد منش بودند. به همین جهت پناهگاه دانشمندان، فلاسفه، ادبا و روشنفکران از همه مذاهب و ادیان شدند، تا آنجا که هنرمندان از روم گریخته و به سوی سیف الدوله می‌آمدند. (14)

7- شیعه در عهد سلجوقیان و ایوبیان در اواسط قرن پنجم هجری دولت مهمی با نام دولت سلجوقی پدید آمد و حکومت سنی مذهب بغداد را که رو به زوال و فنا بود از سقوط نجات داد و از پیشرفت شیعیان در مصر، عراق، شام، فارس و خراسان جلوگیری نمود. حکومت سلجوقیان تا اواخر قرن هفتم هجری استقرار یافت. حکومت مقتدر دیگری که در نیمه دوم قرن ششم (565) تاسیس گردید، حکومت ایوبیان به دست سردار نامی صلاح الدین ایوبی بود، که تا سال 848 دوام یافت. (15)

فداکاری‌های صلاح الدین در جنگ با صلیبیان در خور تقدیر و تحسین است، ولی تعصب شدید او نسبت به مذهب تسنن و خصومت و عداوت او با مذهب تشیع، نقطه ضعفی بس بزرگ و غیر قابل اغماض است. وی پس از استیلای بر مصر با فاطمیان با خشونت تمام عمل نمود. در کتاب "الزهر فی الف عام" آمده است : "ایوبیها در مطلق آثار شیعه دخالت کرده و آنان را نابود کردند. صلاح الدین دولت فاطمی را عزل کرد و اقوام خود را در یک شب به منازل آنان وارد نمود و ناله‌های جگر خراش و گریه‌های جانسوز به قدری بلند بود که مردم فکر خود را از دست داده بودند. . . " . (16)

وی دستور داد روز عاشورا که بنی امیه و حجاج عید می‌گرفتند، مجدداً عید باشد و حی علی خیر العمل را از اذان برداشت و در سخت‌گیری با شیعیان تا آنجا پیش رفت که دستور داد گواهی کسی باید قبول شود که معتقد به یکی از مذاهب چهارگانه اهل ننت‌باشد، و کسی حق سخنرانی یا تدریس داشت که پیرو آن مذاهب باشد و حتی کتابخانه‌های بزرگی که فاطمیین تاسیس کرده بودند و کتابهای نفیسی در فنون مختلف در آنها گردآوری شده بود، به دست وی متلاشی گردید و در نتیجه این روش خصمانه، مذهب تشیع در مصر فراموش گردید. (17)

8- شیعه در عصر حکومت مغول دولت مغول در سال 650 هجری توسط هولاکوخان در ایران تاسیس و به سال 736 با مرگ سلطان ابو سعید پایان یافت.

هولاکوخان در دومین حمله خود به عراق، حکومت بنی عباس را برانداخت، و همه مذاهب را در انجام مراسم مذهبی و ترویج تعالیم آنان آزاد ساخت و دانشمندان را تکریم نمود. به عبارت دیگر قتل و غارت‌هایی که هولاکوخان به آن دست می‌زد، انگیزه دینی نداشت. بدین جهت در مناطقی که به تصرف او در می‌آمد ادیان مختلف از آزادی یکسان برخوردار بودند.

در اینکه آیا هولاکوخان به دین اسلام تشرف یافت یا نه، اختلاف است. هر چند برخی حتی تشیع او را نیز مسلم دانسته‌اند. ولی قدر مسلم این است که چهار تن از سلاطین مغول به نامهای نکوادرین هولاکو (احمد)، غازان خان (محمود)، نیکولائوس (سلطان محمد خدابنده) و بهادر خان، اسلام آوردند. حکومت احمد چندان بر جای نماند و در مورد "غازان خان" نیز شواهد تاریخی بر تشیع او دلالت دارد. سلطان محمد خدابنده در آغاز پیرو مذهب حنفی بود، ولی چون نظام الدین عبد الملک شافعی که اعلم دانشمندان اهل سنت در آن زمان بود، از طرف وی به عنوان قاضی القضاة منصوب گردید و او در مناظره‌ای با علمای حنفی غالب، شد، سلطان، مذهب شافعی برگزید.

سرانجام پس از مناظره‌ای که میان علامه حلی (متوفای 726) و نظام الدین واقع شد، و علامه بر وی غالب گردید، سرانجام سلطان خدابنده آیین شیعه را انتخاب کرد و دستور داد تا سرتاسر قلمرو فرمانروایی او مراسم مذهب امامیه اجرا گردد. به در خواست وی علامه حلی کتاب معروف خود "نهج الحق و کشف الصدق" را تالیف نمود. پس از وی فرزندش بهادر خان، آخرین سلطان مغول نیز پیرو آیین شیعه بود.

در عصر سلاطین مغول دانشمندان بزرگی از شیعه ظهور کردند که از آن جمله‌اند: محقق حلی صاحب شرایع (متوفای 676)، یحیی بن سعید (متوفای 689)، مؤلف کتاب "الجامع الشرایع"، علامه حلی (متوفای 726)، پدرش سدید الدین حلی، فرزندش فخر المحققین (متوفای 771)، سید رضی الدین بن طاووس (متوفای 664)، سید غیاث الدین بن طاووس (م 693)، ابن میثم بحرانی (متوفای 679 یا 699)، خواجه نصیر الدین طوسی (متوفای 672)، قطب الدین رازی (متوفای 766) و دیگران.

موضوع جالب توجه در این دوره، پیدایی "مدرسه سیار" است که به پیشنهاد علامه حلی و توسط سلطان خدا بنده تاسیس گردید. داستان آن این است که عادت سلاطین مغول بر این بود که در فصل گرما، در مراغه و سلطانیه، و در فصل سرما در بغداد اقامت می‌گزیدند، و از طرفی سلطان خدابنده در سفر و حضر، علمای بزرگ را با خود همراه می‌داشت و چون به علامه حلی علاقه فراوان داشت، به وی پیشنهاد کرد که با او همراه باشد. رد این پیشنهاد از طرف علامه مصلحت نبود، زیرا ممکن بود مخالفان و حسدورزان نسبت به علامه این عمل را به گونه‌ای نادرست تفسیر نموده و علیه او استفاده نمایند، و از طرفی علامه نمی‌خواست به طور درستی در اختیار سلطان قرار گرفته و از فعالیت علمی باز ماند، بدین جهت پیشنهاد تاسیس مدرسه سیار را مطرح کرد که در مورد قبول سلطان قرار گرفت و بدین وسیله علامه حلی توانست به نشر عقاید و معارف امامیه و تربیت شاگردان بسیاری همت گمارد. (18)

9- عصر صفویان و عثمانیان شیعه از نظر شرایط سیاسی تا قرن دهم هجری تقریباً همان وضع پیشین (دوران ایوبیان و سلجوقیان) را داشت. ولی در طلیعه این قرن، دولت صفویه توسط شاه اسماعیل اول تاسیس گردید، و مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی پذیرفته شد. ایران در آن هنگام به صورت ملوک الطوائفی اداره می‌شد و هر بخشی را امیر، وزیر خان و بزرگ قبیله‌ای به دست گرفته و بر آنجا فرمانروایی می‌کرد. هنوز از عمر اسماعیل، چهارده سال پیش نگذشته بود که از مریدان و پیروان پدرش ارتشی تشکیل داد و به اندیشه یکپارچگی ایران از اردبیل قیام کرد و مناطق مختلف را یکی پس از دیگری فتح کرد و آیین ملوک الطوائفی را برانداخت، و ایران قطعه قطعه را به شکل یک کشور منسجم در آورد و در تمام قلمرو حکومت خود مذهب شیعه را رسمیت داد. پس از درگذشت وی (930 هجری) پادشاهان دیگر صفوی تا اواسط قرن دوازدهم هجری (1148) حکومت کردند

و همگي رسميت مذهب شيعه را تايد و تثبيت نمودند و به ترويج آن همت گماردند.

مراکز ديني مانند مساجد، مدارس علمي و حسينيه‌هاي بسيار ساختند، و به تعمير و توسعه مشاهد مشرفه اقدام نمودند. عامل اين اقدامات، علاوه بر جاذبه فطري ديني و معنوي، نفوذ علماي بزرگي نظير شيخ بهايي و ميرداماد در دربار صفويان بود که آنان را به تعظيم شعائر ديني و پرورش دانشمندان بزرگ علوم مختلف تشويق مي‌کردند. از مشاهير علماي اين دوره مي‌توان ميرداماد، محقق کرکي، شيخ بهايي و پدرش شيخ حسين عبد الصمد، صدر المتالهين، علامه مجلسي، محقق اردبيلي، ملا عبد الله يزدي و فيض کاشاني و . . . را نام برد. (19) در اين دوران دولت عثماني نيز بر بخش وسيعي از سرزمينهاي اسلامي حکومت مي‌کرد و نسبت به مذاهب اهل سنت متعصب بود و با شيعيان خصومت مي‌ورزيد، تا آنجا که از گروهی روحاني نما امضا گرفت که شيعيان از اسلام خارج بوده و قتل آنان واجب است. سلطان سليم در آنا طول چهل هزار يا هفتاد هزار نفر را به جرم شيعه بودن کشت. در حلب به دنبال فتوای شيخ نوح حنفي به کفر و وجوب قتل شيعه دهها هزار شيعه کشته شدند و ما بقي فرار کردند، و حتي یک نفر شيعه در حلب نماند، در صورتي که در ابتدای دولت حمدانيها، تشيع در حلب کاملاً رسوخ کرده و منتشر شده بود، و حلب جایگاه دانشمندان بزرگي در فقه امثال آل ابي زهره و آل ابي جراده و . . . بود که نام آنان در کتاب "امل الآمل" ثبت است. از علماي بزرگ اماميه که به دست عثماني‌ها به شهادت رسيد، شهيد ثاني است.

عثمانيها شيعيان را از دستگاههاي دولتي اخراج کردند و آنان را از انجام وظائف اختصاصي ديني باز داشتند و در شهرهاي شام و مکانهایی که اقليت شيعي زندگي مي‌کردند مانع انجام اعمال ديني شدند. اين جريانه‌ها و مصائب، چهار قرن (1198-1516) ميلادي ادامه داشت. (20)

پس از آن نيز تقريباً همين شرايط سياسي براي شيعيان ادامه يافت. در ايران مذهب تشيع به عنوان دين رسمي شناخته شد و جدال و نزاع مذهبي رخ نداد، ولي در ساير ممالک اسلامي که دولت‌هاي غير شيعي حکومت مي‌کند و به ويژه در مناطقي که وهابيون نفوذ کلمه دارند، شيعيان از شرايط سياسي مطلوبی برخوردار نبوده‌اند، ولي پيروزي انقلاب اسلامي در ايران و رهنمودها و سياست‌هاي حکيمانه بينانگذار انقلاب، حقايق بسياري را درباره مذهب و عقايد شيعه روشن کرد، به گونه‌اي که شمار طرفداران و هواداران آن افزايش يافت، ايادي استعمار در گوشه و کنار دنياي اسلام همچنان به سياست تفرقه افکني و ايجاد جو عداوت و اختلاف ادامه مي‌دهند.

پي نوشت ها :

1- تاريخ الخلفاء، سيوطي، ص 261.

2- الشيعة و الحاکمون، محمد جواد مغنیه، ص 149.

3- ر. ک : تاريخ مسعودي، ج 3، ص 31، تاريخ ابن اثير، ج 4، ص 275.

4- بحار الانوار، ج 47.

5- اعيان الشيعة، ج 1، ص 29.

6- تاريخ الشيعة، ص 57.

7- ر. ک : تاريخ الخلفاء، ص 437.

- 8- تاريخ تمدن اسلامي، جرجي زيدان، ص 587.
- 9- تاريخ الخلفاء، ص 369، و نیز ر. ک : تاريخ تمدن اسلامي، ص 820- 814.
- 10- ر. ک : تاريخ الشيعة، ص 213- 206، الشيعة و التشيع، ص 148- 159، شيعة در اسلام علامه طباطبائي، ص 29- 30، فلاسفة الشيعة، شيخ عبد الله نعمه، ص 156- 519.
- 11- فاطميون را "عبديون" نیز مي‌نامند که منسوب به عبيد الله مهدي نخستين خليفه فاطمي است. وي در سال 296 هجري به حکومت رسيد.
- 12- تاريخ الخلفاء، ص 401- 402.
- 13- تاريخ الشيعة، ص 139- 141.
- 14- الشيعة و التشيع، ص 177- 188.
- 15- تاريخ تمدن اسلامي، ص 822- 825.
- 16- الازهر في الف عام، خفاجي، ج 1، ص 58.
- 17- تاريخ الشيعة، ص 192- 194، الشيعة و الحاکمون، ص 190- 193 به نقل از خطط مقريري، ج 2 و 3، الازهر في الف عام، ج 1، تاريخ ابن اثير، ج 9، اعيان الشيعة، ج 1.
- 18- ر. ک : تاريخ الشيعة، ص 214- 219، مقدمه کتاب الالفين، سيد مهدي خراسان.
- 19- تاريخ الشيعة، ص 220- 224، شيعة در اسلام، ص 31، الشيعة و التشيع، ص 198- 190.
- 20- الشيعة و الحاکمون، ص 194- 197.

***** برگرفته از کتاب فرق و مذاهب کلامي، علي رباني گليپايگاني